

بررسی و تبیین عوامل هویتی مؤثر در شکل‌گیری تحولات اخیر خاورمیانه عربی (مورد مطالعه: کردها، شیعیان و بنیادگرایان)

* صادق سالاروند^۱، فرهاد درویشی سه‌تلائی^۲

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران
۲. دانشیار گروه آینده‌پژوهی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۳۰ مرداد ۱۴۰۱
تاریخ پذیرش: ۴ خرداد ۱۴۰۲
تاریخ انتشار: ۲۵ خرداد ۱۴۰۲

چکیده

تحولات عربی از تونس آغاز شد و به واسطه اشتراک‌های تاریخی، دینی، فرهنگی و جغرافیایی به سرعت به دیگر کشورهای عربی نیز سرایت کرد. این تحولات به قدری جدی بود که در برخی از کشورها از جمله مصر، تونس، لیبی و یمن با سقوط دیکتاتورها، هیئت حاکمه آن‌ها با تغییرات اساسی روبه‌رو شد و در کشورهایی همچون سوریه و تا حدودی یمن بحران، ابعاد بین‌المللی یافته و همچنان ادامه دارد. در بروز این تحولات عوامل مختلفی هم‌زمان دخیل بوده‌اند، اما آنچه تاکنون از دید صاحب‌نظران مغفول مانده، نقش سازه‌های هویتی و هویت‌گرایی در بحران‌های این منطقه است. هدف ما در این مقاله بررسی تأثیر مؤلفه‌های هویتی شیعیان، کردها و بنیادگرایان در شکل‌گیری و نتایج متفاوت تحولات اخیر خاورمیانه عربی است. در این مقاله به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که در چارچوب نظریه سازه‌انگاری، هویت و هویت‌گرایی گروه‌های قومی و مذهبی جوامع عربی چه تأثیری در شکل‌گیری و روند تحولات اخیر این جوامع داشته است؟ از روش توصیفی-تحلیلی استفاده کردیم و شیوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نبود سه شاخص هنجار، ارزش و هویت مشترک در ساختار اجتماعی این جوامع و به تبع آن ناتوانایی در خلق هویت ملی و تلافی آن با هویت‌گرایی شیعیان، کردها و بنیادگرایان نه تنها از عوامل زیربنایی این تحولات هستند، بلکه نتایجی همچون استمرار بحران، جنگ داخلی، ورود باز-یگران فراملی، جنگ نیابتی و خشونت زیاد را به دنبال داشته است.

کلیدواژه‌ها:

بنیادگرایی، خاورمیانه
عربی، سازه‌انگاری،
شیعیان، کردها،
هویت‌گرایی.

* نویسنده مسئول:

صادق سالاروند

نشانی:

دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران
پست الکترونیک:

sadegh_salarvand@atu.ac.ir

استناد به این مقاله:

سالاروند، صادق، درویشی سه‌تلائی، فرهاد (۱۴۰۲). بررسی و تبیین عوامل هویتی مؤثر در شکل‌گیری تحولات اخیر خاورمیانه عربی (مورد مطالعه: کردها، شیعیان و بنیادگرایان). مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، ۵(۱)، ۷۷-۵۱.

۱. مقدمه

روند تحولات دهه اخیر در برخی از کشورهای عربی جدال هویتی دامنه‌داری را ایجاد کرد که اکنون نیز این جوامع از آن دور نشده‌اند. برای نمونه، در سوریه و یمن قدرت‌نمایی گروه‌های قومی و مذهبی تحولات را به سمت جنگ داخلی سوق داد که ریشه در مسائل هویتی این جوامع دارد. در ریشه‌یابی این تحولات تحلیل‌گران به موارد مختلفی اشاره می‌کنند. ذیل متغیر فرهنگی و اجتماعی مؤلفه هویت از عوامل اصلی و زمینه‌ساز تحولات بهار عربی است. به بیانی، دیگر عوامل نیز از آن نشأت می‌گیرد. بیشتر جوامع عربی با توجه به کثرت گروه‌های قومی و مذهبی با نبود هویت ملی مواجه هستند. همین عامل برخی گروه‌ها را در موضع برتر قرار می‌دهد و برخی دیگر را به حاشیه می‌راند. به تبع آن ساختار سیاسی بیشتر جوامع عربی از انگاره گروه حاکم نشأت می‌گیرد که از نظر ترکیب جمعیتی، اکثریت هستند یا اقلیت. بنابراین همواره در این جوامع گروه‌های قومی و مذهبی وجود دارند که به خواسته‌های سیاسی آن‌ها توجه نمی‌شود.

با توجه به منطق تسری ساختار سیاسی هویت بنیاد به اقتصاد نیز سرریز می‌شود و گروه‌های غیرحاکم جوامع عربی در حاشیه ساختار اقتصادی قرار دارند. چنین ساختار سیاسی و اقتصادی به فساد، ناکارآمدی، شکاف طبقاتی و محرومیت طیف گسترده‌ای از گروه‌ها می‌انجامد. چنین حکومت‌هایی هیچ گونه اعتراضی را بر نمی‌تابند و به شدت مخالف احزاب و شکل‌گیری جامعه مدنی هستند. حضور بازیگران فراملی در تحولات این جوامع بی‌ارتباط به هویت نیست، چنانچه هر کشوری از گروه‌های مذهب هویتی خود در بحران‌های این جوامع حمایت می‌کند. از این تعریف‌ها چنین استنباط می‌شود که هویت در صدر زمینه‌های بروز تحولات عربی قرار دارد و سایر عوامل زیرمجموعه و پس از آن قرار می‌گیرند. حتی متفاوت بودن روند تحولات در این جوامع ناشی از موضوع هویت است. در واقع تفاوت در نتایج این تحولات ذهن پژوهشگر را به این موضوع متوجه می‌کند که علت متفاوت بودن تحولات این جوامع چیست؟ برای نمونه، چرا در کشورهایی مانند مصر و تونس حکومت به سرعت سقوط کردند و کشور وارد مرحله جنگ داخلی نشد؟ یا چرا در سوریه و یمن تحولات به جنگ داخلی و بحران حل‌نشده تبدیل شده است؟ در پاسخ این پرسش‌ها باید گفت اگرچه در بروز این تحولات عوامل مختلفی هم‌زمان

دخیل بوده‌اند، آنچه تاکنون از دید صاحب‌نظران دور مانده است، نقش هویت‌های قومی و مذهبی در تحولات این منطقه است.

هویت از مؤلفه‌های ریشه‌ای تحولات عربی است و دیگر عوامل ذیل آن قرار می‌گیرند؛ زیرا نه تنها در این جوامع هویت ملی و فراگیری شکل نگرفته است، بلکه هویت‌های پردازده از ساختار سیاسی و اقتصادی، بیشتر کنش‌های اعتراضی را هدایت می‌کنند. بنابراین آنچه نیاز پژوهشی احساس می‌شود رویکرد تلفیقی و جامعی است که ضمن پرهیز از تقلیل‌گرایی به عوامل اصلی و زمینه‌ساز این تحولات بپردازد. برای بررسی این موارد در بستر تحولات عربی، نظریه‌سازانگاری را برگزیدیم که بتواند مسئله هویت را تحلیل کند. می‌خواهیم با بهره‌گیری از این نظریه، نقش هویت‌گرایی را در شکل‌گیری، نتایج و روند تحولات اخیر خاورمیانه بررسی کنیم. در این مقاله به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که هویت و هویتی‌گرایی گروه‌های قومی و مذهبی جوامع عربی چه تأثیری در شکل‌گیری و روند تحولات اخیر این جوامع داشته است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که به نظر می‌رسد نبود سه شاخص هنجار، ارزش و هویت مشترک در ساختار اجتماعی این جوامع و به تبع آن شکست این جوامع در خلق هویت ملی و تلاقی آن با هویت‌گرایی شیعیان، کردها و بنیادگرایان نه تنها از عوامل زیربنایی تحولات موسوم به بهار عربی است، بلکه نتایجی همچون استمرار بحران، جنگ داخلی، ورود بازیگران فراملی، جنگ نیابتی و خشونت زیاد را به دنبال داشته است. روش استفاده‌شده در این پژوهش با توجه به ماهیت نظری آن توصیفی-تحلیلی مبتنی بر تبیین نظری است که داده‌ها با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنت جمع‌آوری شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه پیشینه پژوهش دو دسته از آثار قابل ارزیابی است. دسته‌ای از این پژوهش‌ها به شکل کلی بر طیفی از عوامل بروز تحولات عربی اشاره دارند از جمله علی‌آدمی، مهدی یزدان‌پناه و عادل جهان‌خواه (۱۳۹۰) در مقاله «بیداری اسلامی و تغییر رژیم‌های عربی، عوامل و زمینه‌ها»، علت تداوم و وقوع تحولات در این جوامع را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم و این‌گونه برشمره‌اند: تداوم چند دهه حکومت‌های نادرست، انحصار قدرت و ثروت، تحول فکری فرهنگی ملت عرب، کسری دموکراسی در کشورهای عربی،

دخالت قدرت‌های بزرگ در پوشش همکاری، سیاست خارجی صلح‌جویانه در قبال رژیم صهیونیستی و انقلاب اسلامی ایران.

مجتبی مقصدی و شقایق حیدری (۱۳۹۰) در مقاله «بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه» اعتقاد دارند که دموکراسی‌خواهی، مشکلات اقتصادی، نبود عدالت اجتماعی، حکمرانی بد، خفقان سیاسی، شکاف طبقاتی، نقش زنان و جوانان و رسانه‌های نوین از عوامل مؤثر در شکل‌گیری بهار عربی بوده‌اند. این‌گونه آثار، تفکیکی از عوامل اصلی و شتاب‌زا ندارند، بلکه طیفی از عوامل را هم‌زمان در تحولات این جوامع مؤثر می‌دانند. همچنین تحلیلی از نقش هویت‌خواهی گروه‌های قومی و مذهبی در تحولات این جوامع ارائه نمی‌دهند.

اما دسته‌ای دیگر از آثار ضمن اینکه به مسئله هویت اشاره دارند که در کانون این تحقیق جای دارد، تفاوتی بنیادین با این مقاله دارند. برای نمونه، قالیباف و پورموسوی در مقاله «نقش هویت و بیداری اسلامی در شکل‌گیری تحولات خاورمیانه»، بر این موضوع تأکید دارند که زمینه‌ها و انگیزه بنیادین تحولات اخیر خاورمیانه نوعی بیداری سیاسی و اجتماعی است که اسلام و اسلام‌گرایی هویت و مبنای آن است. این پژوهش به دلیل هم‌زمانی این تحولات و استفاده از شعارهای اسلامی همه را ذیل اسلام‌گرایی بررسی می‌کند و تفکیکی هویتی از گروه‌های کنش‌گر ارائه نمی‌دهد. حجت کاظمی (۱۳۹۵) در مقاله «خیزش‌های هویتی، دولت‌های شکننده و بحران‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه» می‌گوید ضعف دولت-ملت که تلاقی پیدا کرده با خیزش‌های هویتی زیرملی و به دنبال آن بهره‌برداری نیروهای منطقه‌ای از این فرصت برای مداخله و گسترش نفوذ خود، از عوامل اصلی بحران‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه است. این‌گونه آثار اگرچه به هویت نیز می‌پردازند، به شکل کلی در قالب هویت دینی و اسلامی بحث می‌کنند یا هویت‌خواهی را به موازات دیگر عوامل در زمینه بروز تحولات عربی مؤثر می‌دانند؛ همچنین در زمینه تأثیر مقوله هویت در نتایج متفاوت تحولات عربی تحلیلی ارائه نمی‌کنند. اما در این مقاله با روشی نوآورانه نقش هویت را اصلی و زیربنایی فرض کرده و حتی وجود برخی دیگر از عوامل بحران‌ساز را ناشی از گسل‌های هویتی می‌دانیم. مهم‌تر اینکه ضمن بررسی مهم‌ترین و تأثیرگذارترین گروه‌های هویت‌گرای خاورمیانه به نتایجی می‌پردازیم که این هویت‌گرایی در روند تحولات داشته‌اند.

جدول ۱. نوآوری و خلأهای موجود در موضوع پژوهش

قوت‌ها و نوآوری در پژوهش	خلأ پژوهشی در موضوع پژوهش
بررسی جزئی و دقیق مهم‌ترین گروه‌های قومی و مذهبی و تأثیر کنشگری آن‌ها در تحولات عربی	توجه‌نداشتن دیگر پژوهش‌ها به موضوع هویت‌یابی قومی و مذهبی
بررسی تأثیر موضوع هویت بر نتایج متفاوت تحولات در کشورهای عربی	تفکیک نکردن گروه‌های کنشگر در تحولات عربی توسط پژوهش‌های موجود
بررسی دقیق نتایج تحولات و بررسی مقایسه‌ای روند تحولات در کشورهای مختلف به پیروی از موضوع هویت	توجه نکردن دیگر پژوهش‌ها به نتایج متفاوت تحولات در کشورهای عربی و ریشه‌یابی آن
استفاده از چارچوب نظری جامع و مرتبط (سازه‌انگاری)	جامع و مستقل نبودن پژوهش‌های موجود مرتبط با موضوع

۳. چارچوب نظری

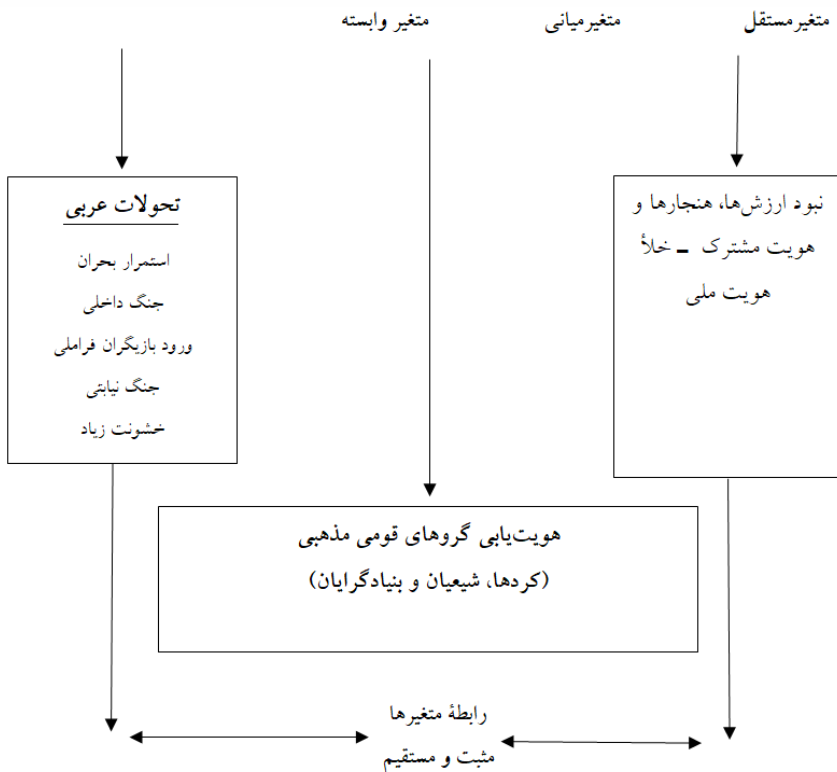
سازه‌انگاری از نظریه‌های میانه روابط بین‌الملل است. هدف سازه‌انگاری این است که چگونگی تعامل جهان مادی، بین‌ذهنی و ذهنی در ساخت واقعیت و تعامل میان ساختارها و هویت‌ها و منافع کارگزاران را نشان دهد (kilins, 2001: 20-26). یکی از گزاره‌های سازه‌انگاری این است که ساختارهای فکری و هنجاری نیز به اندازه ساختارهای مادی (مورد توجه نوواقع‌گرایان) اهمیت دارند (Hadian, 2003: 919). به نظر آن‌ها انگاره‌های فکری و هنجار، ارتباط نزدیکی با هویت دارند. در واقع هنجارها مبنای رفتاری کنشگران هستند و در تعیین هویت نقشی اساسی دارند. به بیانی دیگر، ایده‌های مشترک اجتماعی شامل هنجارها یا شناخت اجتماعی درباره روابط علت و معلولی، نه تنها رفتار را تنظیم می‌کند، بلکه به هویت کنشگران نیز قوام می‌بخشد (Thaniabadi, 2012: 231).

گزاره دیگر هستی‌شناسی سازه‌انگاران تأکید بر هویت کنشگران است که به تعبیری در کانون توجه این رهیافت قرار دارد (Mashirzadeh, 2011: 332). هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود. به نظر سازه‌انگاران هویت امری سیال است. امری است اجتماعی به این معنا که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود. به این دلیل در نگاه آن‌ها برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر است و به تبع شکل‌گیری یک هویت جدید، منافع جدید هم برای یک دولت مطرح می‌شود (Ritberggr, 2002: 124). در تعریفی هویت مجموعه معانی و ارزش‌هایی است که کیستی بازیگران را تعیین کرده، جایگاه هستی‌شناختی و

طرح شیوه‌های برساختن و تداوم جمعی بودن آدمیان را در سیاست جهانی ایجاد می‌کند -Nea (mann, 1999: 139). این رهیافت نظری در تلاش است تقسیری از سیاست هویت به‌دست دهد و راهی برای شناخت این مسئله ارائه کند که چگونه فرهنگ، هنجار، تاریخ، رویه‌ها و ارزش‌های مشترک و سایر همبستگی‌های بین‌ذهنی یک‌به‌یک در تغییر سیاست جهان نقش دارند. هویت دولت‌ها ریشه در نظریه‌هایی دارند که کنشگران به‌طور جمعی در مورد خودشان و دیگران دارند، کنشگران با مشارکت در معانی جمعی است که هویت کسب می‌کنند و برپایه آن معانی عمل می‌کنند. در واقع هر بازیگری به‌عنوان یک هویت، فهم و انتظار ویژه‌ای از خود دارد و مناسبت خود با دیگران را بر اساس همان فهم و نقش شکل می‌دهد. دیگری نیز در شکل‌گیری هویت یک بازیگر «خود» نقش مهمی دارد، چون بخش اعظم رفتار ما «خود» بر اساس چشم انداز، از آن رفتار و جمع‌بندی من از برداشت دیگری است که بر اساس آن بین هویت، تصمیم و سیاست بازیگران ربط گسترده‌ای وجود دارد؛ چون هر بازیگری در رابطه با سایر بازیگران و درباره آن‌ها برداشت خاصی دارد و براساس همین برداشت‌هاست که منافع خاصی تولید و سیاست‌گذاری می‌کنند. هویت‌ها، منافع و کنش بازیگران را شکل می‌دهند و این درک درست آن‌ها برای تحلیل رفتار کنشگران حیاتی است (Shafi'i, 2012: 152-154).

کراتوچویل و کاتزنشتاین نیز بر تأثیر هویت داخلی و هنجارهای بین‌المللی بر رفتارها و نگرش‌های کنشگران تأکید دارند. به‌گونه‌ای که کنشگر در قالب فهم و تصورات خود برآمده از محیط داخلی، اسطوره‌ها، باورها و جهان‌بینی‌های عملی آن‌ها در عرصه بین‌المللی عمل می‌کند (Katzenstein, 1996: 57-65). بنابر این دیدگاه نظری، در تحولات اخیر خاورمیانه عربی انگاره‌های هویتی کنشگران درونی این جوامع، نقش بسزایی در بازخوانی هویتی و جدال هویتی آنان با هویت‌های حاکم بر این جوامع داشته است. در واقع در عصر منطقه‌گرایی هویتی، گروه‌های قومی و مذهبی به‌عنوان یکی از بازیگران فراملی اهمیت زیادی در سیاست داخلی و بین‌المللی پیدا کرده‌اند. بیشتر منازعات قومی و مذهبی در کشورهای خاورمیانه به کردها، شیعیان و اهل تسنن مربوط می‌شود (Jaafari Veldani, 2009: 46). با توجه به این تعاریف نظام‌های معنایی تفسیر می‌کند که کنشگران اجتماع سوریه، یمن، عراق و بحرین چگونه محیط مادی‌شان را تفسیر کنند. در واقع ذهنیت سازه‌انگاره این است که هر اندازه ارزش‌ها و اندیشه‌های گروه‌های یک اجتماع اشتراک‌های بیشتری داشته باشد با خلق هویتی واحد، امنیت و ثبات آن جامعه بیشتر است. هر چقدر ارزش‌ها و ساختارهای فکری مردم یک

جامعه دچار تعارض و تضاد باشد، واگرایی هویتی از ویژگی‌های آن جامعه است. در واقع هنجارها و اندیشه‌هایی که سال‌ها در ذهن گروه حاکمان این جوامع شکل گرفته نه تنها هویت متمایز از سایر گروه‌های اجتماعی را در ذهنشان تداعی می‌کند، بلکه جهت‌دهنده رفتار و منافع آن‌ها است که خود را در تصمیم‌های و شیوه رفتار با دیگر هویت‌ها نشان می‌دهد. به همین ترتیب، ساختارهای فکری دیگر گروه‌های قومی و مذهبی که برگرفته از تاریخ، آداب و رسوم و مذهب است، هویتی را بازتعریف می‌کند که با منافع گروه حاکم در تضاد است.



شکل ۱. مدل مفهومی و متغیرهای پژوهش

۴. نبود هویت ملی و هویت‌گرایی در خاورمیانه عربی

ساختار اجتماعی جوامع عرب بسیار متکثر است. این منطقه براساس موقعیت تاریخی هویت‌ساز خود به‌عنوان خاستگاه تمدن‌های بزرگ آسمانی و ادیان آسمانی جهان‌گستر و نیز وضعیت جغرافیایی خاص و تأثیرپذیری از کانون‌های هویت‌بخش پیرامونی، لایه‌های هویتی پرشمار و گوناگون، هم‌زمان حضور دارند و بر پهنه سیاست و حکومت در خاورمیانه تأثیر می‌گذارند، به‌گونه‌ای که بیشتر هویت‌های قومی و مذهبی ریشه شکل‌گیری گسست‌های اجتماعی فعال و متراکم در بیشتر کشورهای منطقه شده‌اند که حول آن‌ها جنبش‌های اجتماعی و بسیج سیاسی صورت می‌گیرد (Haq Pena, 2012: 91). در جهان عرب، حکومت‌ها در بیشتر موارد پشتیبانی از منافع یک گروه، یک ایدئولوژی یا یک نظام فکری را وظیفه خود دانستند؛ همین امر سبب شد که پایگاه و نفوذ اجتماعی خود را از دست بدهند (Maqsoo-di and Heydari, 2010: 55). مشخص است که جوامع عرب خاورمیانه با کثرت هویتی مواجه هستند که آن‌ها را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند. نظام‌های سیاسی این جوامع با وجود تلاش در جهت خلق هویتی همه‌گیر در این امر ناتوان بوده‌اند، زیرا با خلق هویتی جدید که همه شهروندان را در بر بگیرد، به تبع منافع جدید و افق‌های روشنی از حقوق و آزادی را برای آن‌ها باید در نظر گرفت، ولی ساختار استبدادی و غیردموکراتیک بیشتر این جوامع هیچ‌گاه اجازه دخالت دیگر اقلیت‌ها را در ارکان اصلی نظام سیاسی نخواهند داد و هر جا احساس خطر کنند از توسل به هویت قبیله‌ای برای حفظ خود دریغ نمی‌کنند. جهان عرب دچار بحران عمیق هویتی شده و آشوب‌های اجتماعی، سیاسی این جوامع را در بر گرفته است. هم‌اکنون دوره تغییر گفتمانی و هویتی در جهان عرب فرا رسیده است که در آن کارگزاران تلاش می‌کنند گفتمان و هویت مسلط را به چالش بکشند و با مفصل‌بندی و تعیین هویت‌ها با گفتمان‌های آلترناتیو، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی کنند (Yazdan Fam, 2011: 57). به تعبیری هویت‌خواهی، کانون اصلی جنبش‌های اخیر خاورمیانه عربی است، زیرا هویت مشروعیت‌بخش نظام‌های سیاسی بیشتر کشورهای عرب به شدت تضعیف شده و کانون‌های هویت مذهبی و قومی به چالش کشیده شده است. در این گذر، مانند دولت-ملت‌های مدرن، هویت ملی واحد و شهروندی در این منطقه تکوین نیافته است و شکاف‌های قومی و مذهبی متعدد در بیشتر کشورهای منطقه سبب شکل‌گیری و برجستگی هویت‌گرایی در این ناحیه از جهان شده است.

بنابراین کشورهای عربی بر پایه الگوی دولت - ملت تثبیت نشده‌اند، این مسئله سبب شده است تا چارچوب هویتی این کشورها با تعارض‌های متعددی روبه‌رو شود، زیرا با ساختگی بودن مرزهای سرزمینی این کشورها، بدون در نظر گرفتن بافت جمعیتی، از تجانس هویتی بسیار پایینی برخوردارند. کالستر سه نوع هویت را از هم متمایز می‌کند: نخست، هویت‌های مشروعیت‌بخش که نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌کنند تا سلطه آن‌ها بر کنشگران اجتماعی را گسترش دهد و عقلانی کند. این نوع هویت از سوی دولت‌ها به‌عنوان هویت مشروع به ملت القا می‌شوند و با نظریه‌های گوناگون مربوط به ملی‌گرایی هم‌خوانی دارند که با نهادهای ملی ساخته و حمایت می‌شود. دومین مورد هویت‌های مقاومت است که کنشگرانی ایجاد می‌کنند که در شرایطی قرار دارند که از طرف نظام حاکم بی‌ارزش دانسته می‌شود. این نوع هویت شکل‌هایی از مقاومت جمعی را در برار ظلم و ستم ایجاد می‌کند که در غیر این صورت تحمل‌ناپذیر بودند. این هویت غالباً از بطن احساس خشم علیه تبعیض ناعادلانه سیاسی و اقتصادی یا اجتماعی برمی‌خیزد؛ از این‌رو هویت مقاومت در چالش و ستیز با نظام حاکم و موجود در جامعه است. سومین نوع هویت‌های برنامه‌دار است و زمانی تحقق می‌یابد که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه امکانات فرهنگی در دسترس، هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به این ترتیب، در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند (Ahmad Biglo and Harbizadeh, 2014: 195-193).

کنشگران هویت مشروعیت‌بخش دولت‌های عربی هستند که با سلب آزادی، از شکل‌گیری جامعه مدنی در این جوامع جلوگیری کرده‌اند؛ حکومت‌های اقتدارگرا با شیوه سرکوب پلیسی مدت‌ها سایر هویت‌ها را به زیر کشیده و اجازه هیچ‌گونه تحرکی به آن‌ها نداده‌اند. اما تحولات سیاسی و اجتماعی عربی، موجب فعالیت شدید هویت‌های مقاومت شده است. مهم‌ترین گروه‌های هویت مقاومت فعال در خاورمیانه عربی شیعیان، کردها، بنیادگرایان دینی و نوبنیادگرایانی همچون داعش و بوکوحرام هستند که هم‌اکنون زمینه جدال هویتی آنان با توجه به اوضاع متشنج کشورهای عربی بیش‌ازپیش فراهم شده است. از میان لایه‌های هویتی گوناگون خاورمیانه عربی موارد بالا بیشترین تأثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی گذشته و کنونی این منطقه داشته‌اند.

شیعیان

اصول، قواعد فقهی و اندیشه‌های تشیع در ساخت هویت خود و به تبع آن در شیوه رفتار آن‌ها با دیگر هویت‌ها تعیین‌کننده است. ظرفیت درونی شیعه، وجود عواملی حرکت‌زا و پیام‌آفرین در این مذهب، ارائه تفسیرهای انقلابی را از آن ممکن ساخت. از سوی دیگر، وجود عناصر اعتقادی و مورد توجه ستم‌دیدگان زمینه هژمونیک شدن آن را آسان کرد. از میان این موارد می‌توان به مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی، امامت انسان صالح و وعده وراثت نهایی زمین و حاکمیت بر آن توسط مستضعفین و انسان‌های صالح اشاره کرد.

اصلی‌ترین انگاره شیعه، مسئله امامت و جانشینی ایشان است که به تبع مشروعیت و بنیان حکومتگران را با چالش روبه‌رو می‌سازد و واکنش آن‌ها را بر می‌انگیزد. تکاپوی شیعیان برای حکومتی که دست کم ارزش‌های آن‌ها را پاس بدارد و به ائمه آن‌ها احترام بگذارد، پیوسته سبب حرکت‌های اعتراض‌آمیزی بوده است که به چرخه سرکوب شورش پویایی می‌بخشد؛ از سویی نیز پیوستگی اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی، خاورمیانه را به صورت یک حوزه ارگانیک در آورده است که در آن رویدادها به هم‌گره می‌خورند و حالت منطقه‌ای به خود می‌گیرند (Naqibzadeh, 2000: 168).

با رجوع به تاریخ معاصر کشورهای هم‌چون عراق، سوریه، لبنان و بحرین شاهد اعتراض و شورش‌های مردم آن‌ها علیه رژیم‌های حاکم هستیم. زیرا بعد از جنگ جهانی اول و برقراری توافق ساکس - پیکو کشورهای اروپایی با وجود وعده‌های دوران جنگ، مبنی بر تشکیل کشور بزرگ عربی، سرزمین‌های عربی را تحت قیومت، بین خود تقسیم کردند. از همان ایام، شیعیان از کسانی بودند که با قیومت دولت‌های غربی به مخالفت برخاستند؛ برای نمونه، شیعیان عراق مخالف قیومت بریتانیا بر این کشور بودند که سرانجام به شورش تابستان ۱۹۲۰ منتهی شد. در این کشور با اینکه جمعیت شیعیان آن بیش از ۵۰ درصد بود، در مناصب اداری، پارلمانی و مدیریت کشور سهم ناچیزی داشتند که این محدودیت بر دامنه اعتراضات شیعیان می‌افزود و این فرایند سرکوب - شورش از زمان فیصل تا صدام حسین مداوم بوده است (Naqibzadeh, 2000: 168). شیعیان لبنان نیز از دوره سلطه عثمانی‌ها در کشمکش با جامعه سنی مذهب این کشور قرار داشته‌اند، تا آنجا که با ورود فرانسه به این کشور بعد از جنگ جهانی اول تا حدودی هویت آنان در مقابل سنی‌ها بهتر تضمین شد و توانستند از امتیازاتی مانند خودگردانی داخلی بهره ببرند و از سلطه سنی‌مذهبان خارج شوند (Naqibzadeh, 2000: 168). هم‌اکنون

نیز جنبش حزب الله لبنان هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی در معادلات سیاسی و امنیتی لبنان هم راستای ارتش و سیاسیون این کشور تأثیرگذار است.

در کشور سوریه نیز علویان در آغاز جزء اقشار استعمار شده و مظلوم بودند که این وضع با تحقیر آن‌ها از طرف سنی‌ها تشدید می‌شد. از این رو بعد از دادن خودمختاری‌ها که پس از پایان قیومت به کشورهای عربی داده می‌شد و بعد از پیوستن چندین ایالت و تشکیل کشور سوریه با کمک فرانسه توانستند قدرت را در سوریه جدید به دست گیرند که از آن زمان تاکنون تعارض مذهبی اهل سنت و شیعیان علوی در این کشور ادامه یافته است (Naqibzadeh, 2000: 168). شیعیان بحرین نیز با اینکه ۷۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، زیر سلطه و ستم آل خلیفه قرار دارند؛ دولت سنی این کشور با سیاست‌های تبعیض آمیز علیه شیعیان این کشور بر نارضایتی آن‌ها دامن می‌زند؛ ولی فرصت پیش آمده در جهان عرب روزنه امید برای مردم بحرین روشن کرد که در پرتو آن بتوانند از ظلم و ستم خاندان آل خلیفه رها شوند. از این جهت به موازات اعتراضات عربی در بحرین نیز اعتراضات مسالمت آمیزی که از ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ شروع شده بود توسط رژیم آل خلیفه به شدت سرکوب شد و تا جایی پیش رفت که رژیم برای جلوگیری از گسترش اعتراضات متوسل به عربستان سعودی و امارات متحده عربی شد. آن‌ها نیز نیروی نظامی برای سرکوب هر چه بیشتر معترضان بحرینی به منامه فرستادند (Maqsoodi and Heydari, 2011: 65).

بحران کنونی یمن نیز ماهیتی ساختاری و هویتی دارد؛ یمن نیز بهترین نمونه یک جامعه محروم از هویت ملی است که ساختار اجتماعی آن متأثر از نقش قبایل و طوایف است. مردم این کشور هویت خود را بر اساس فرهنگ قبیله‌ای تعریف می‌کنند و وابستگی قبیله‌ای منشأ قدرت و هویت محسوب می‌شود (Alam Rood Majani, 2015: 6). در واقع تحولات بهار عربی این فرصت دوباره را برای گروه‌های هویتی همچون شیعیان حوثی فراهم کرد تا از شرایط پیش آمده و نبود قدرت مرکزی نفوذ خود را در مناطق مختلف یمن تثبیت و انگیزه‌های فرقه‌ای خود را تقویت کنند.

بنابراین در بیشتر کشورهای عربی، شیعیان اقلیتی حاشیه‌ای محسوب می‌شوند که جایگاهی در ساختار سیاسی و اقتصادی این جوامع ندارند که به دنبال امواج تحولات عربی در کنار دیگر گروه‌ها هویتشان فعال شده و زمینه را برای دستیابی به اهداف و منافع خود مناسب دیدند.

در نتیجه، در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی عربی شیعیان کنشگری فعال و مؤثر محسوب می‌شوند، چنانکه در کشوری همچون یمن نیز تا حدودی به قدرت سیاسی رسیده‌اند و حل بحران این کشور بدون در نظر گرفتن منافع آن‌ها غیر قابل تصور است. در عراق پس از صدام نیز هرگونه تصمیمی در ساخت قدرت بدون توجه به خواسته شیعیان منجر به شکست است.

بنیادگرایی

واژه بنیادگرایی^۱ مفهومی کاربردی عام و مرتبط با تمام ادیان بزرگ یافته است و به نوعی حرکت دینی اشاره دارد که جهتی ایدئولوژیک و سیاسی داشته باشد. از نظر بنیادگرایان بازگشت به اصول و بنیان‌های دینی مطابق جامعه اسلامی نخستین پیامبر و خلفای راشدین بازگشت به اصل و قاعده است (Fathabadi, 2010: 110). بنیادگرایان این ویژگی‌های مشترک را دارند: تأکید بر جدانودن دین از سیاست، تأکید بر قرآن و سنت پیامبر، صحابه و خلفای راشدین، فراتر رفتن از ارکان پنجگانه اسلام (شهادتین، نماز، زکات، حج، روزه) و تأکید بر اصل جهاد به معنای تلاش در جهت ساختن جامعه ایده‌آل اسلامی و استقرار حاکمیت الهی به‌عنوان رکن ششم اسلام و تأکید بر برقراری عدالت اجتماعی (Fathabadi, 2010: 110). برداشت طیف‌های افراطی آن‌ها از مفهوم جهاد نام آن‌ها را با ترور، قتل و کشتار پیوند می‌زند. چنانکه عده‌ای از آن‌ها نه تنها جواز بر قتل غیرمسلمانان می‌دهند، بلکه ریختن خون دیگر مسلمانان از جمله شیعیان و سایر فرقه‌های آن را جایز می‌دانند. حتی عده‌ای از آن‌ها با تفسیرهای خشک مقدس خود، مفاهیمی همچون جهاد نکاح خلق کرده و هزاران زن و دختر هم‌کیش و مسلک خود را به زور وحشت به اعمال منافی عفت و غیرانسانی مجبور می‌کنند.

بنیادگرایان طیف‌های گوناگونی از میانه‌روها تا تکفیری‌های رادیکال را شامل می‌شود: گروه‌هایی همچون اخوان المسلمین، القاعده و طالبان در طیف بنیادگراها قرار می‌گیرند که این دو گروه، بیشتر افراطی و عملگرا هستند و گروه‌های نوظهوری چون داعش و بوکوحرام در طیف نو بنیادگرایان تکفیری قرار می‌گیرند. هویت‌یابی بنیادگرا در جهت تحقق ارزش‌های اساسی خود، انگاره ایجاد خلافت اسلامی را به‌دنبال دارد که به‌تبع ساختار سیاسی موجود در کشورهای کنونی عرب، اجازه شکل‌گیری چنین هویت‌سیاسی را نمی‌دهد. برای نمونه، ساختار سیاسی و هویتی کشوری مانند سوریه و علویان حاکم بر این کشور به‌عنوان طیف رقیب هویتی بنیادگراها

1. Fundamentalism

شناخته می‌شوند و هم‌اکنون روکشور عراق به‌ویژه بعد از قدرت‌گرفتن شیعیان در این کشور عرصه فعالیت و خودنمایی گروه‌های تکفیری همچون القاعده و داعش در چند سال اخیر بوده است. داعش به‌عنوان جریانی نوپیداگرا در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ از دل القاعده بیرون آمد. این گروه بیش از هر چیز تقابل با شیعیان را دنبال می‌کند. اهمیت مبارزه با تشیع در ایدئولوژی داعش به اوضاع خاص بومی عراق و سوریه بر می‌گردد که در هر دو حکومت در دست شیعیان است. به‌سختی دیگر، سلطه دیرپای شیعیان علوی بر نظام سیاسی سوریه و به‌ویژه سلطه شیعیان بر دولت عراق پس از صدام حسین سبب ریشه‌گرفتن گروه‌های سلفی شده است که در پی کسب هویت هستند (Abbaszadeh Fathabadi, 2016: 64).

بنیادگرایی سلفی از آغاز شکل‌گیری تاکنون حلقه‌ای از افراط‌گرایی و منازعه را به نمایش گذاشته‌اند؛ برای نمونه در عربستان تصرف مسجدالحرام توسط عده‌ای از سلفی‌ها به رهبری جهیمان‌العیتی در اواخر سال ۱۹۷۹ یا درگیری گروه انصار با ارتش لبنان در سال ۲۰۰۰، درگیری گروه سلفی (فتح السلام) در اردوگاه فلسطینی شهرالبارد با ارتش لبنان و رشد فزاینده گروه‌های تکفیری در شمال آفریقا در کشورهایی همچون تونس، لیبی و مصر تنها نمونه‌هایی از ابراز وجود هویتی و عملی گروه‌های بنیادگرای سلفی در جهان عرب است (Vaazi, 2012: 379-382).

به‌طور کلی گروه‌های بنیادگرا و نوپیداگرا با توسل به اصول اسلامی و تفسیرهای متعصبانه و خشک از آن‌ها، هویتی متفاوت را برای خود بازتعریف می‌کنند که این هویت در تقابل تمام فرقه‌ها، مذاهب اسلامی و ادیان دیگر خاورمیانه عربی قرار می‌گیرد. بنابراین آن‌ها جبهه‌ای گسترده را به‌عنوان دشمن مشترک خود شناسایی کرده و هویت یکپارچه و کم‌وبیش هم‌بسته‌ای را برای خود تعریف می‌کنند. طیف گسترده دشمن گروه‌های بنیادگرا به‌تبع از لحاظ جغرافیایی تمام سرزمین‌های عربی را در برمی‌گیرد و این خود بر دامنه عملیات این گروه‌ها در کل منطقه خاورمیانه می‌افزاید. چنانکه از مصر گرفته تا یمن، سوریه، عراق و لبنان همه به‌نوعی درگیر هویت خشونت‌گرای تکفیری‌ها هستند. به‌گونه‌ای که گروه نوپیداگرای داعش توانست سرزمین‌های وسیعی از عراق و سوریه را در سال‌های اخیر تصرف کند و خلافت خودخوانده داعش را به رهبری ابوبکرالبغدادی تشکیل دهد و لریزه بر اندام سایر دولت‌های عربی اندازد و چندین سال اوضاع منطقه را متشنج کند. بنابراین هویت‌یابی بنیادگرایان در خاورمیانه عربی یکی از مصادیق ترسناک هویت‌یابی ایدئولوژیک در این منطقه است که حتی تا مرز تشکیل کشور -

ملت نیز پیش رفت و برای مدتی جو منطقه را با آشوب و کشتار همراه کرد. با توجه به ریشه فکری و ایدئولوژیک بنیادگرایی انتظار می‌رود که با وجود فروکش کردن موقت، همچنان به‌عنوان نیروی بالفعل در منطقه وجود داشته باشد و هر زمان فرصت بروز یابد از هر اقدامی در جهت به چالش کشیدن هویت‌های رقیب و گسترش سلطه هویتی خود بر منطقه کوتاه نخواهد آمد.

کردها

در چند کشور منطقه خاورمیانه کردها از مهم‌ترین اقلیت‌های قومی هستند (Ibradim, 230: 1998). کردها بین کشورهای ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شوروی تقسیم شده‌اند، آن‌ها حس قوی هویت ملی دارند که آن‌ها را در ورای مرزهای کشوری که در آن زندگی می‌کنند، حفظ کرده‌اند. هویت کردی ثابت کرده است از لحاظ سیاسی مسئله پیچیده‌ای است؛ در نتیجه، رژیم‌ها و سازمان‌های داخلی این کشورها که مسئول تعریف و توصیف کردها هستند، دائم تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار گرفته‌اند.

انگاره کردستان مستقل آرزوی دیرینه بیشتر گروه‌ها و احزاب کرد منطقه است؛ از این‌رو هویت‌گرایی آن‌ها ماهیت ملی‌گرایی دارد، آنان می‌کوشند در آینده کردستان مستقل را شکل دهند، از آنجایی که این قومیت در چند کشور منطقه تقسیم شده‌اند، هرگونه تحریک و هویت‌یابی آن‌ها در قالب کشوری مستقل علاوه بر اینکه واکنش جدی سوریه و عراق عرب را به دنبال خواهد داشت، دیگر کشورهای منطقه از جمله ترکیه نیز در مقابل این اقدام کردها موضع منفعلی نخواهند داشت و چه بسا سخت‌تر از کشورهای عربی با آن مقابله کنند (Mosline-jad, 2012: 145). بنابراین حاکمیت این کشورهای هرگونه کنش هویتی کردها را برای موجودیت خود تهدیدآمیز تفسیر می‌کند. تشکل‌های حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک)، پژاک، حزب دموکرات کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب دموکرات کردستان سوریه و حزب دموکرات کردستان ایران از مهم‌ترین احزاب و سازمان‌های کردی هم‌سو با یکدیگر در ایجاد کردستان مستقل یا دیت کم فدرال کردی در منطقه هستند که بعد از سقوط صدام از هویت و موجودیت‌یابی سیاسی مؤثرتری برخوردار شده‌اند و در جهت وحدت ملی‌گرایی تلاش می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که این‌گروه‌ها را می‌توان واقعیت‌کنشگری در سیاست و امنیت کشورهای خاورمیانه دانست (Moslinejad, 2012: 145).

از این‌رو در خاورمیانه عربی به دلیل ساختار پیچیده و مرزهای ساختگی ایجادشده این

کشورها بدون در نظر گرفتن ساختار زبانی، قومی و فرهنگی، مسئله قومیت و هویت خواهی آن‌ها به یکی از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی این کشورها تبدیل شده است. برای نمونه، حاکمیت سوریه بر اساس منطق سازه‌انگارانه، کردهای این کشور را به چشم مهاجر و نه شهروند اصیل و بومی می‌بیند؛ نه تنها حاضر به دادن خودمختاری و تعریف هویت جدید برای آن‌ها نیست، حتی تا همین اواخر از دادن شهروند سوری نیز به آن‌ها خودداری می‌کرد - Bagheri Dolataba (di, Rahimi Dehghan, 2014: 130)). بنابراین بر اساس نظریه سازه‌انگاری، شکاف هویتی بین دولت عربی سوریه و قوم کرد، ذیل ساختارهای معنایی در زمینه عوامل مؤثر در ایجاد شکاف عربی و کردی در سوریه قابل شناسایی است. به تبع قومی که هویتش مورد تردید حاکمیت قرار گیرد بر اساس هویت خویش سعی در برآوردن منافع خود دارد که در تحقق این هدف باید با هویت مسلط (عربی) مقابله کند. از آنجا که هویت عربی نیز کوچک‌ترین عقب‌نشینی و اصلاح را بر اساس ساختار فکری خود به معنای تجزیه سرزمینی تحلیل می‌کند به شدت با هویت خواهی کردی مخالفت کرده و با حداکثر ممکن آنان را سرکوب می‌کند.

شاید جدیدترین تلاش هویت‌جویی قومی در منطقه خاورمیانه عربی اعلام فرماندوم استقلال کردستان عراق از حکومت مرکزی این کشور باشد که واکنش منطقه‌ای و حتی بین‌المللی را برانگیخت. در ۲۵ دسامبر ۲۰۱۷ اقلیم خودمختار کردستان عراق همه‌پرسی استقلال خواهی انجام داد که این اقدام با مخالفت سرسخت حاکمیت عراق مواجه شد. همه این اقدامات در کنار حوادث و جنبش‌های قومی متعدد موجود در منطقه، گواه میزان تأثیر قومیت و هویت‌جویی قومی در تحولات و بحران‌های این منطقه است. در واقع در کشورهایی که کثرت قومی و نژادی دارند شکاف هویتی و فرهنگی ناشی از تبعیض همه‌جانبه است که زمینه جنبش و شورش را فراهم می‌کند، زیرا تسلط یک گروه قومی بر ساختار سیاسی در یک کشور چند قومی، نارضایتی سایر اقوام را با خود همراه دارد و در نتیجه، تسلط بر قدرت زمینه دستیابی گروه حاکم را بر امتیازهای اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌کند و سایر قومیت‌ها را به حاشیه می‌راند و از حداقل دسترسی به امتیازات محروم می‌شوند. بنابراین یکی از عوامل تحریک هویت‌یابی قومی در خاورمیانه عربی توجه‌نداشتن به خواست گروه‌های قومی و مشارکت دادن آن‌ها در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که زمینه انسجام و هویت خواهی آن‌ها را فراهم کرده است که در قالب گروه‌ها و جنبش‌های منسجم تحول‌خواه متبلور می‌شوند. به بیانی، وقتی کردها خود را در ساختار مادی (اقتصاد، اجتماع) و معنایی (دین، مذهب، زبان) کشورهای عربی سهیم ندانند،

طبیعی است که با نخستین جرقه‌های اعتراضی یا هویت‌خواهی همراهی شوند. برای نمونه، به‌دنبال اعلام همه‌پرسی استقلال‌خواهی از سوی مسعود بارزانی، اقلیت‌های قومی کردزبان کشورهای هم‌چون سوریه، ترکیه و اکثریت غریب به اتفاق کردهای عراق از آن حمایت کردند.

جدول ۲. ترکیب جمعیتی کردها در منطقه خاورمیانه‌عربی

کشور	درصد قوم کرد	جمعیت کردزبان
ترکیه	۲۴ درصد	۱۵,۴۰۰,۰۰۰
عراق	۲۲ درصد	۴,۳۰۰,۰۰۰
سوریه	۱۰ درصد	۲,۰۰۰,۰۰۰

Source: Author

۵. تأثیر هویت‌گرایی در روند تحولات عربی

در بیداری ملت‌های عرب جوامعی که انسجام هویتی بیشتری داشته‌اند، سیر تحولات سریع‌تر به نتیجه رسید و ضمن خشونت کمتر، دوره‌گذار آن‌ها نیز کوتاه‌تر بوده است. اما در کشورهایی که ساختار اجتماعی متکثری دارند هویت‌گرایی قومی و مذهبی فعال شده که نتایج زیر را به‌دنبال داشته است:

۵-۱. استمرار بحران و جنگ داخلی

از نتایج هویت‌گرایی در جوامع عربی ارتباط مستقیم هویت‌خواهی با استمرار بحران است. برای نمونه، در قیام مردم لیبی با توجه به ساختار اجتماعی این کشور، موضوع هویت و قبیله‌گرایی در این کشور نسبت به تونس و مصر بیشتر صدق می‌کند، زیرا حمایت قبیله‌ای نقش اساسی را در نظام سیاسی لیبی داشت. نظام معمر قذافی براساس ائتلاف سه قبیله بزرگ‌تر بنا نهاده شده بود که عبارت‌اند از «القذافه» که قبیله شخص قذافی و خانواده وی است. «لورفله»، «لمقارحه» و دیگر قبایل که عبارت‌اند از ترهونه، اولاد سلیمان، العییدات، الطوارق، زناته (-Imam Jumaza) (deh et al., 2013: 145). بنابراین این کشور به شیوه‌ای قبیله‌ای اداره می‌شد و احزاب اجازة فعالیت نداشتند. در چنین سیستمی با نبود آزادی سیاسی، رعایت نکردن حقوق شهروندی،

شکل نگرفتن هیچ نوع جامعه مدنی و خودکامکی حاکم، تنها راه کسب مشروعیت قبیله‌گرایی است. از این رو قبایل مخالف قذافی و دیگر مخالفان از جمله اسلام‌گرایان به حاشیه رانده شده و اجازه هیچ تحرکی در عرصه سیاسی نداشتند. قذافی نیز در آمد سرشار نفتی را بین قبایل طرفداران خود تقسیم می‌کرد. این نوع تبعیض در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شکافی قبیله‌ای و عمیقی در ساختار جامعه لیبی ایجاد کرد. و هرچه بر مخالفان قذافی افزوده می‌شد، این شکاف عمیق‌تر شده و بر بحران مشروعیت و بحران هویتی نظام قذافی دامن زد. در واقع همین شکاف قومی و قبیله‌ای سبب شد اعتراضات گسترده مردمی به جنگ داخلی کشیده شود، زیرا عصبیت قبیله‌ای و بهره‌مندی از رانت اقتصادی و سیاسی شرایطی ایجاد می‌کرد که تا لحظه آخر از قذافی حمایت شود. به این دلیل در لیبی با شروع شورش‌های سراسری از فوریه ۲۰۱۱، نزدیک به نه ماه، کشور درگیر جنگ داخلی بود و تنها با دخالت نظامی ناتو و کشته‌شدن قذافی درگیری‌ها فروکش کرد.

در یمن نیز که هم‌اکنون قدرت در اختیار شیعیان حوثی است، ادامه بحران ریشه در بازخواهی هویتی آنان در مقابل دگر هویت‌هاست. در واقع شیعیان یمن خود را ذیل یک گروه با هویت مذهبی تصور می‌کنند که دولت حاکم، آن‌ها را مدت‌ها به حاشیه رانده است؛ بنابراین هم‌اکنون که فرصتی برای بازخواهی هویتی آنان فراهم شده است، به شدت مقاومت کرده و به هیچ وجه حاضر به تسلط دیگر هویت‌ها بر خود نیستند. جنگ به شیعیان حوثی جایگاهی سیاسی داده است که پشتوانهٔ هنجاری و اعتقادی دارد. اعمال محدودیت شدید مذهبی علیه آنان توسط دولت و حذف نهاد هزارسالهٔ امامت زیدی، تداعی‌کنندهٔ دوران سخت و محنت شیعیان زیدی است. اینچنین انگاره‌ای هرگونه راه‌حل سیاسی را به بن بست کشانده و جز ادامهٔ بحران و جنگ نتیجه‌ای ندارد.

بحران سوریه نیز نمونهٔ کامل جنگ همه‌جانبهٔ داخلی است که بر مؤلفه‌های هویتی بازیگران آن استوار است. اهل سنت با ۷۴ درصد و کردها ۹ درصد جمعیت دو گروه اصلی مقابل دولت علوی مذهب سوریه محسوب می‌شوند که از زمان آغاز درگیری‌های این کشور همواره یک طرف منازعه بوده‌اند. کنش اعتراضی آنان کاملاً بر بازخوانی هویتی برگرفته از انگاره و ارزش‌های قومی و مذهبی استوار است. سنی‌ها که قرن‌ها بر سوریه حاکم بوده‌اند برای بازیابی هویت خود از عناصر سنتی در قالب ارزش‌های مذهبی اسلامی بهره می‌گیرند. این ارزش‌های شناختی است که در بازتولید «من مسلمان سنی مذهب» از دیگران نقش اصلی را دارد

و تا تشکیل دولت هویت‌گرا نیز پیش رفت. در مقابل نیز علویان حاکم قرار دارند که قرن‌ها تحت تحقیر و ستم جامعه سنی مذهب بوده‌اند، بنابراین همه تلاش خود را به کار می‌گیرند تا به گذشته محنت‌بار برنگردند. در نتیجه، وجود چنین عقبه‌ای از جامعه سنی مذهب در کنار آن هویت‌خواهی کردها و کوتاه نیامدن آن‌ها از خواسته‌های هویتی خود در مقابل دولت، بحران این کشور را به یکی از پیچیده‌ترین بحران‌های عربی اخیر تبدیل کرده که تاکنون نیز ادامه دارد.

در مقابل کشورهایی که گفتیم در کشوری مانند تونس تنوع فرهنگی زیاد نیست، تقریباً همه مردم تونس مسلمان هستند و به زبان عربی صحبت می‌کنند. اکثریت مردم (۹۸ درصد) مسلمان و در فقه پیرو امام مالک و در کلام اشعری مذهب هستند (Jahangir and Ismaili, 2013: 34). به طبع در جریان انقلاب تونس هم شاهد ستیزهای هویت محور نیستیم و جامعه مدنی به نسبت متحد و هماهنگ سریع سبب فروپاشی حکومت بن‌علی شد. در مصر نیز بیش از ۸۰ درصد جمعیت مسلمان سنی مذهب هستند، بنابراین در این کشور فرقه‌گرایی کمتر است که نتیجه آن سقوط سریع حکومت مبارک بود. تکثرگردهای اجتماعی در کشورهایی همچون سوریه، یمن، عراق و تا حدودی لیبی ارتباط مستقیمی با پیچیدگی و تداوم بحران در این کشورها دارد. موضوع وقتی نمایان‌تر است که تحولات این جوامع را با تحولات کشورهای مصر و تونس مقایسه می‌کنیم. در این کشورهای به پیروی از ساختار اجتماعی منسجم‌تر، هویت‌گرایی نیز کم‌رنگ‌تر بود و انقلاب سریع به نتیجه رسید و حکومت سقوط کرد. دوره‌گذار انقلاب تونس ۲۸ روز و مصر ۱۸ روز طول کشید. (Hatami, Amidi, Alaviche: 2014, 129-133) در مقابل تحولات یمن، سوریه و تا حدودی در عراق و لیبی منازعات هویتی اعتراض‌ها را به بحران و جنگ داخلی سوق داد؛ در سوریه و یمن با گذشت بیش از یک دهه هم اکنون نیز بحران ادامه دارد.

۲-۵. خشونت زیاد

منازعات فرقه‌ای و مذهبی فراگیرترین و خشن‌ترین نوع تقابل هویتی است. باورهای مذهبی، سازنده جنبه فکری و اعتقادی هویت است. نظام باورهای دینی به صورت هسته معنایی فرد دیندار عمل می‌کند و زندگی را برای وی پیش‌بینی‌پذیر می‌کند و اعتماد و اتکای مضاعفی به وی می‌بخشد. فرد به پشتوانه این شرایط احساس آرامش و امنیت می‌کند. در این شرایط خشونت زمانی رخ می‌دهد که روند وقایع حاکی از به خطر افتادن هسته معنایی هویت فرد باشد یا فرد این‌گونه احساس کند (Chukami, Ghorbani, 2015: 28). بنابراین در جریان تحولات عربی،

خشونت ماهیت هویتی و ایدئولوژیکی دارد. بر همین اساس در تحولات عربی هراندازه ساختار اجتماعی از نظر هویتی متکثر است، خشونت به کار رفته نیز بیشتر است و برعکس هر قدر ترکیب جمعیتی کشوری منسجم‌تر است به دنبال آن خشونت هم کمتر بوده است. در این زمینه آمار و ارقام تعداد کشته‌ها در جریان تحولات این جوامع، تأییدی بر این مدعاست. در واقع در کشورهایمانند مصر و تونس به واسطه ساختار اجتماعی منسجم‌تر خشونت به کار گرفته شده شدت کمتری دارد. براساس گزارش‌ها ۳۳۸ نفر در جریان انقلاب تونس کشته شدند. تلفات انسانی دوره تحولات مصر نیز ۸۴۶ کشته بود، به طبع میزان خشونت اعمال شده در مقایسه با تلفات انسانی در سوریه، عراق و لیبی پایین‌تر بود. در لیبی میزان تلفات حدود تا ۱۰۰۰۰ نفر بوده است (Hatami, Omidi, Alaviche, 2014:129-136).

ولی در یمن و به‌ویژه سوریه به دلیل ماهیت ایدئولوژیکی و تکثر هویتی بازیگران درگیر، خشونت به اوج خود می‌رسد. تعداد کشته‌های سوریه در ۱۰ سال ۳۵۰۲۰۹ نفر گزارش شده است. در حالی که شناسایی قربانیان این جنگ به پایان نرسیده است و همچنان سازمان ملل در تلاش است اطلاعات دقیقی از تعداد و هویت کشته‌شدگان سوریه به دست آورد (ISNA news agency, 1400). پس از شکل‌گیری حکومت اسلامی عراق و شام در سوریه و بخش‌هایی از عراق، خشونت این گروه بسیار گسترده‌تر شد. بمب‌گذاری، سربردن انسان‌های بیگناه غیرنظامی، تعرض به نوامیس، نسل‌کشی دگراندیشان تنها گوشه‌ای از جنایت‌های این گروه بنیادگرا است. در ارتباط با یمن به نقل از العهد، مرکز حقوق بشری «عین الانسانیة» یمن اعلام کرد، در ۲۴۰۰ روز، نزدیک به شش سال و نیم، ۴۴ هزار و ۲۲۱ غیرنظامی کشته و زخمی شده‌اند که از میان آن‌ها ۱۷ هزار و ۲۹۰ تن کشته و ۲۶ هزار و ۹۳۱ تن زخمی شده‌اند و از میان کشته‌شدگان ۴۲۷۰ تن کودک و ۲۸۵۰ تن زن هستند (ISNA news agency, 1400).

۳-۵. جنگ نیابتی و حضور بازیگران فراملی

آنچه مؤلفه هویتی را به رقابت منطقه‌ای بازیگران فراملی تحولات جوامع عربی پیوند می‌زند؛ وجود گروه‌های هم‌کیش و مذهب با قدرت‌های منطقه‌ای درون جوامع است. برای نمونه، گروه علوی حاکم بر سوریه خود را از شیعیان منتسب به امام علی (ع) می‌داند؛ همین اشتراک مذهبی سوریه با ایران از زمان روی کار آمدن حافظ اسد این دو کشور را درکنار هم قرار داده است؛ مهم‌تر اینکه جمهوری اسلامی برای مقابله با افراط‌گرایی در بحرین سوریه حضور داشته است

و هم اینکه حفظ محور مقاومت از انگیزه‌های اصلی حضور سیاسی جمهوری اسلامی ایران در بحران سوریه است. وجود جامعه بالای ۷۰ درصدی سنی مذهب نیز به تبع حساسیت کشورهای عربی از جمله عربستان را به تحولات سوریه برانگیخته است و چنانکه می‌بینیم این کشور از گروه‌های اسلام‌گرای سلفی سوریه از همان روزهای اول آغاز بحران به شدت حمایت کرده است. در واقع حاکمیت‌های عربی به رهبری عربستان از همان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران در پی مهار آن بوده‌اند و اکنون نیز توانایی رقابت مستقیم نظامی با ایران را ندارند و می‌خواهند با حمایت از گروه‌های مذهبی جنگ‌های نیابتی را بر ایران و گروه‌های شیعه خاورمیانه تحمیل کنند؛ از سویی نیز جمهوری اسلامی با توجه به رسالت ذاتی خود که حمایت از محرومان و مظلومان است در مقابل ائتلاف عربی زیر نفوذ غرب کوتاه نیامده و چه به‌لحاظ سیاسی و دیپلماتیک و چه به‌صورت حضور مستشاری از شیعیان در مقابل گروه‌های افراطی در کشورهای همچون سوریه و عراق دفاع می‌کند.

اگر به واکنش به نسبت محافظه‌کارانه این دو کشور در جریان بهار عربی و تحولات سایر کشورها نگاه کنیم تا حدودی جنگ هویتی منطقه‌ای در سوریه را بیشتر اثبات می‌کند و رویارویی دو کشور در بحران یمن نیز که آن هم دو قطب هویتی شیعی و سنی در جریان است این گفته را بیشتر تقویت می‌کند. در یمن نیز بعد از دستیابی شیعیان حوثی به قدرت، عربستان سعودی همراه با دیگر کشورهای عربی به شدت واکنش نشان داده و همواره در سرکوب آن‌ها و کنارگذاشتن آن‌ها از ساختار سیاسی این کشور می‌کوشد. در واقع جنگ هویت‌های مذهبی درون سوریه و یمن به‌گونه‌ای تحمیلی از ناحیه ائتلاف عربی علیه مردم این جوامع برای کسب منافع خود است. آنچه حضور این بازیگران منطقه‌ای در بحران این جوامع را فراهم کرده است و بیش از دیگر موارد تأثیر داشته است، شکاف‌های عمیق هویتی، مذهبی، قومی و اجتماعی است، زیرا اگر کشوری از نظر قومی و مذهبی منسجم باشد و همه در ساختار سیاسی سهیم باشند و حاکمیت از ظلم و ستم به هویت‌های دیگر بپرهیزد؛ لزومی برای سیاست جانب‌دارانه دیگر کشورها از گروه‌های هویتی فراهم نمی‌شود و چه بسا آشتی ملی و صلح نیز راحت‌تر ایجاد شود تا کشور بتواند بر بحران غلبه کند.

۶. نتیجه

ساختار اجتماعی بیشتر جوامع عربی بسیار متکثر است. گروه‌های مسلمان کشورهای عربی

منسجم نیستند، بلکه در بیشتر این جوامع فرقه‌های متعدد مذهبی وجود دارد که بر شکاف مذهبی این جوامع دامن می‌زند. بزرگ‌ترین این شکاف‌ها، شکاف بین شیعه و سنی است. تفاوت در مبانی اصول اعتقادی فرقه‌های مختلف سنی مذهب سبب شکاف هویتی آن‌ها شده است، جریان‌های اخوانی، سلفی و بنیادگرای رادیکال مؤثرترین گفتمان‌های هویتی سنی مذهب هستند که در کنار شیعیان برای گسترش ارزش‌ها و هنجارهای فکری خود در جوامع عرب می‌کوشند. برجسته‌ترین شکاف قومی نیز ارتباط با کردها است که در کشورهایی همچون سوریه و عراق با توجه به مبانی ارزشی فرهنگی خود، هویتی متفاوت از اقوام عرب را دنبال می‌کنند. بنابراین با توجه به تأثیر مبانی فکری در شکل‌گیری هویت از دیدگاه سازه‌انگاران، به دلیل نبود هنجارهای مشترک در جوامع عربی، هویت مشترکی نیز در این کشورها شکل نگرفته است و با تکرر هویتی روبه‌رو هستیم که تضاد و تعارض ریشه‌داری را در این جوامع ایجاد کرده است. نبود ارزش‌ها، هنجارها و هویت مشترک میان گروه‌های اجتماعی در بیشتر کشورهای عربی، سبب بازخواهی هویتی گروه‌های طرده‌شده از ساختار قدرت شده است. از این‌رو در طول تحولات عربی، سه گروه بنیادگرایان، شیعیان و کردها در بستر تحلیل کنش هویتی به شدت فعال شده‌اند و حل بحران‌های این جوامع بدون در نظر گرفتن خواسته‌های آنان متصور نیست.

شایان توجه این‌که تعارض‌های قومی و مذهبی زمانی در جوامع عینیت می‌یابد که یک گروه بر گروهی دیگر حکومت کند. در واقع زمانی که واحدهای سیاسی به مؤلفه‌های فکری، ادراکی، هنجاری و هویتی شهروندان توجه‌ای نداشته باشند، طبیعی است که در آن شرایط، زمینه شکل‌گیری تضادهای دولت و جامعه ایجاد شود. این همان چیزی است که در جوامع عرب خاور میانه عینیت یافته است، زیرا حکومت‌های عربی با ایجاد حصارهای اطراف خود، ساخت سیاسی و اقتصادی را به خاندان و اطرافیان خود محدود کرده‌اند و توجهی به مردم دیگر ندارند. بنابراین آنچه در سال ۲۰۱۱ در خاور میانه عربی شکل گرفت، نمی‌تواند بی‌ارتباط با قالب‌های فکری و هنجاری قومی و مذهبی این منطقه باشد. بر این‌د طرف اندیشه، ارزش‌ها و هنجارهای بیشتر گروه‌های هویتی از سوی دولت‌های عربی تحولات اخیر این جوامع بوده است.

حتی روند و تفاوت‌های تحولات جوامع عربی بی‌ارتباط به تکرر هویتی این جوامع نیست. همان‌طور که می‌بینیم هر اندازه، کشوری از نظر ساختار اجتماعی منسجم‌تر بوده به طبع جنبش اجتماعی سریع‌تر به پایان رسیده و جنگ داخلی یا حضور دیگر کشورهای در جریان تحولات این جوامع اتفاق نیافتاده است. نمونه بارز آن، مصر و تونس است که در مدت کوتاهی

با سرنگونی حکومت‌ها آرامش نسبی در این جوامع حاکم شد؛ در واقع آنچه سبب کوتاه‌بودن دوره گذار، خشونت کم، مداخله نکردن دیگر کشورها در جریان تحولات این جوامع بود، نبود هویت‌های فعال قومی و مذهبی و ساختار اجتماعی به نسبت منسجم آن‌ها است. ولی برعکس تکثر هویتی در برخی جوامع همچون سوریه و یمن و تاحدودی لیبی تحولات را به مسیر دیگری سوق داد. برای نمونه، در لیبی عصبیت قبیله‌ای و حمایت از قذافی جنگ داخلی شدیدی را موجب شد که استفاده قذافی از تمام قدرت نظامی از جمله نیروی هوایی و زمینی خشونت به نسبت زیادی را به بار آورد که سرانجام نیز با دخالت نظامی ناتو حکومت وی سرنگون شد.

در یمن اگرچه تحولات با خیزش‌های مردمی شروع شد و دلایلی چون اقتدارگرایی، فقر، بیکاری و فساد مطرح بود، سرانجام گروه‌های مذهبی بر امواج خروشان سیاسی سوار شدند تا به اهداف و منافع خود برسند. شیعیان زیدی که بیش از هزار سال بر یمن شمالی حکومت می‌کردند در سال ۱۹۶۲ قدرت را از دست دادند؛ همواره تلاش می‌کردند خود را در ساختار سیاسی یمن شریک و انگیزه‌های فرقه‌ای خود را دنبال کنند. به همین دلیل، هویت‌یابی مذهبی در بحران یمن نیز به جنگ همه‌جانبه داخلی تبدیل شد که خشونت گسترده و دخالت دیگر کشورهای عربی در آن از ویژگی‌های روند تحولات این کشور است. در سوریه نیز کردها و اهل سنت خود را به‌عنوان دو گروه هویتی، جدا از ساختار حاکمیت تصور می‌کنند؛ در نتیجه، با شروع تحولات عربی و تسری آن به سوریه شدیدترین درگیری‌های قومی و مذهبی در این کشور رخ داد که تاکنون نیز ادامه دارد. در این جوامع عمق اختلاف هویتی به‌گونه‌ای است که هیچ کدام از دوطرف از موضع خود کوتاه نیامده و اعتراض‌ها به سمت جنگ داخلی و بحران فراگیر پیش رفت. از سویی، جنگ هویتی و ایدئولوژیکی برگرفته از تفسیرهای خشک مذهبی، خشونت‌های گسترده‌ای در جوامعی همچون سوریه، عراق و یمن به دنبال داشت. از سوی دیگر، وجود گروه‌های هویتی فعال در تحولات این جوامع واکنش بازیگران فراملی را در زمینه حمایت از گروه‌های هویتی نزدیک به خود به دنبال داشت. در نهایت این عامل نیز طولانی‌شدن بحران و جنگ‌های نیابتی را رقم می‌زند. حاکمیت در جوامع عربی برای حل بحران‌ها باید این موارد را در نظر بگیرند:

۱. تأسیس سامان سیاسی مشروعی با تأکید بر هویت ملی واحد که همه گروه‌های هویتی این جوامع را به رسمیت بشناسد و در ساختار قدرت سهم کند؛

۲. به رسمیت شناختن گروه‌های قومی و مذهبی غیر حاکم و مشارکت دادن آن‌ها در ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛
 ۳. تلاش در جهت وحدت گروه‌های قومی و مذهبی؛
 ۴. برچیدن نهادها و نمادهای تفرقه افکنانه و محل وحدت ملی؛
 ۵. تساهل و مدارای مذهبی نسبت به اقلیت‌ها؛
- اگر به این موارد توجه نشود شاید بحران در این جوامع با سرکوب فروکش کند، ولی شکاف هویتی همچنان وجود داشته و منتظر فرصت است که فعال شود تا منافع خود را دنبال کند.

References

- Adi, Ali, Yazdanpanah, Mehdi, Jahankhah, Adel (2013), Islamic Awakening and Change of Arab Regimes, Factors and Contexts, Strategic Studies Quarterly, Year 15, Number 1, p. 59-71. **[In Persian]**
- Abbaszadeh Fathabadi, Mahdi (1388), Islamic fundamentalism and violence (with a look at al-Qaeda), Politics Quarterly, Volume 39, Number 4, p. 109-128. **[In Persian]**
- Ashraf Nazari, Ali, Ghanbari, Luqman (2013), The transformation of social structure and the crisis of governance in the Arab countries of the Persian Gulf, Political-Economic Quarterly, No. 296, p. 4-23. **[In Persian]**
- Abbaszadeh Fathabadi, Mehdi, Sabzai, Ruhollah (2014), Al-Qaeda and ISIS identity search methods, Economic-Political Quarterly, year 29, number 302, p. 54-67. **[In Persian]**
- Alam Roudmanji, Mohammad (2015), Investigating the role of sectarianism in the failure of democratization during the Arab Spring process (case study: Bahrain, Yemen and Syria), Master's thesis of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad. **[In Persian]**
- Biglo, Ahmad, Ali, Harbizadeh (2012), "Overview of identity challenges arising from recent developments in the Middle East", World Politics Quarterly, Volume 2, Year 4, p. 191-210. **[In Persian]**
- Bagheri Choukani, Siamak, Ghorbani, Mustafa (2015), The Nature of Violence in the Syrian Crisis, Islamic World Political Studies Quarterly, Year 5, Number 19, p. 25-44. **[In Persian]**
- Bagheri Dolatabadi, Ali, Rahimi Dehghan, Sirvan (2014), "Syria Crisis: Examining the Motivations, Obstacles and Future of the Kurds", Foreign Policy Quarterly, Year 29, Number 1, p. 122-152. **[In Persian]**
- Hatami, Abbas, Amidi, Ali, Rashidi Alawiche, Mehrdad (2013), A comparative study of the effect of the type of civil society on the type of transition in the

- revolutions of Tunisia, Egypt and Libya, Islamic Revolution Studies Quarterly, year 11, number 38, p. 123-140. **[In Persian]**
- Haq Panna, Jafar (2010), Identity, ethnicity and foreign policy in the Middle East, Policy Quarterly, Volume 41, Number 1, p. 81-95. **[In Persian]**
- Hadian, Nasser (2012), Constructivism from international relations to foreign policy, Foreign Policy Quarterly, year 17, number 4, p. 915-949. **[In Persian]**
- Imam Jumazadeh, Seyyed Javad, Nadian, Hemgan Murad (2012), "Preservation of Islamic Iranian identity in the field of globalization based on constructivist theory", Scientific Research Quarterly of Islamic Revolution Studies, Year 9, Number 34, p. 29-48. **[In Persian]**
- ISNA news agency, 1/8/1400, publication of statistics of casualties and destruction resulting from the war in Yemen, date of reference to the site 9/12/1400, available at: <https://www.isna.ir/news/1400080100576/>. **[In Persian]**.
- Isna news agency, 3/7/1400, statistics of the dead in the 10-year war in Syria, date of reference to the site 7/1/1400, available at <https://www.isna.ir/news/1400070301253>. **[In Persian]**.
- Ibrahim, Saad Eddin (1998), "Ethnic Conflict and State- Building in the Arab World". International Social Science Journal. Vol.50. issue.156.pp.229-242. 12/.
- Jahangir, Kyomarth, Ismaili, Morteza (2012), The impact of Iran's Islamic Revolution on North Africa's Islamic Awakening Movement (2010-2012), a case study of the countries of Tunisia, Egypt and Libya, Politics Quarterly, Volume 43, Number 1, pp. 27-52. **[In Persian]**
- Katzenstein, peter (1996), "Cultural Norms and National Security, Itnaca": Cornele university press,.
- Kilinc, Ramazan (September 2001)," The Place of Social Identity in Turkey's Foreign Policy Options in the Post-Cold war era in the light of Libral and Construtivist apporaches", Department of International Relations Bilkent University Ankara .

Kazemi, Hojat (2016), "Identity uprisings, fragile state and geopolitical crises in the Middle East", *Geopolitics Quarterly*, year 13, number 1, pp. 146-172.

[In Persian]

Moshirzadeh, Hamira (2011), *Theories of International Relations* (7th edition), Tehran, Samit Publications. **[In Persian]**

Moslinejad, Abbas (2011), The identification of Shiites and the modern geopolitics of the Middle East, *Geopolitics Quarterly*, year 8, number 1, p. 135-171.

[In Persian]

Moini Alamdari, Jahangir, Rasakhi, Abdullah (2010), Constructivist methodology in the field of international relations, *International Political Research Quarterly*, year 4, pp. 183-214. **[In Persian]**

Maqshoodi, Mojtabi, Heydari, Shaghaiq (2013), Examining the similarities and differences of Arab movements in the Middle East countries, *Policy Guide Quarterly*, Year 2, Number 2, p. 41-73. **[In Persian]**

Neumann, Iver B. (1999), "Uses of the Other: "The East" in European Identity Formation". Manchester: Manchester University Press.

Qalibaf, Mohammad Baqz, Pour Mousavi, Seyyed Moussa (2011), The role of identity and Islamic awakening in the formation of recent developments in the Middle East, *Islamic Awakening Studies Quarterly*, first year, number 2, p. 117-135. **[In Persian]**

Ritbergger, Volker (2002), "Approaches to the Foreign Policy Derived from International Relations the Ories", Paper Prepared Annual Meeting of the International Studies, New Orlean.

Sani Abadi, Elham (2012), Investigating the revolutionary developments of Arab countries from the perspective of liberalism, constructivism and critical theory of international relations, *Foreign Relations Quarterly*, year 5, number 2, p. 221-243. **[In Persian]**

Shafiei, Nouzez, Rezaei, Fatemeh (2011), Criticism and evaluation of construc-

tivist theory, specialized journal of political research, year 1, number 4, p. 63-85. **[In Persian]**

Shafii, Nozar (2011), Identity in constructivism and public diplomacy, a case study of China, Strategic Quarterly, year 16, number 1, p. 150-181. **[In Persian]**

Tajik, Mohammad Reza, Nemat Elahi, Negin (2015), "The quality of representation of verbal violence in the framework of the identity logic of neo-fundamentalism discourse; a case study of ISIS and Boko Haram", Political Studies Quarterly, year 9, number 32, pp 27-56.

Vaezi, Mahmoud (2011), Political crises and social movements in the Middle East: theories and trends, Tehran, Ministry of Foreign Affairs, Office of Political and International Studies. **[In Persian]**

Yazdan-Fam, Mahmoud (2010), Developments in the Arab world: formulation of power and identity in the Middle East, Strategic Studies Quarterly, 14th year, 2nd issue, p. 48-77 **[In Persian]**.